

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

سند روایت «نهی النبی ص عن الغرر» را بررسی کرده و عرض کردیم مرحوم خوئی یک جا فرموده‌اند سند این روایت صحیح نیست و در جای دیگر فرموده‌اند صحیح است (از جمله در کتاب مصباح الفقاهه، صفحه 551 ایشان می‌فرماید «و الرواية و إن كان صحيحاً من حيث السند»). ما بحث مفصل روایت را از نظر سندی بحث کردیم آنچه مهم است بحث از متن این روایت و فقه الحدیث است.

بررسی دلالت روایت

در روایت وارد شده «نهی النبی(ص) عن بیع الغرر»، رسول خدا(صلوات الله علیه و آله) از بیع غرر نهی کردند. حال در اینکه ما «عن بیع الغرر» داریم یا نه در آینده بحث خواهیم کرد. در هیچ کتاب روایی به این برخورد نکردیم، یک جا در کلمات علامه عبارت عن الغرر آمده که ظاهر این است در آنجا سقطی واقع شده؛ زیرا در کتاب‌های دیگر علامه، تماماً «عن بیع الغرر» است.

برای اینکه ما فقه الحدیث روایت را درست متوجه شویم، ابتدا باید روی کلمه‌ی «غرر» بحث را متمرکز کنیم، بعد ببینیم مراد از «بیع الغرر» چیست و بعد ببینیم که نهی چه معنایی دارد. ما برای اینکه فقه الحدیث را درست متوجه شویم این سه مرحله را باید طی کنیم. آیا نهی تکلیفی است یا وضعی است؟ آیا این عنوان حکومتی دارد یا ندارد، اینها را باید بحث کنیم.

مرحله اول؛ بررسی معنای «غرر»

راجع به خود غرر، ما روشی که مرحوم نراقی در عوائد الایام دنبال کرده است را دنبال می‌کنیم. ایشان ابتدا غرر را از حیث معنای لغوی بررسی کرده (این یک). بعد موارد استعمال غرر در کلمات فقها را ذکر کرده که فقها در کجا کلمه‌ی غرر را به کار می‌برند.

قبل از اینکه معنای لغوی غرر را شروع کنیم، باید توجه داشت که در کتب لغت معانی مختلف برای غرر ذکر شده است، آیا غرر، مشترک لغوی بین این معانی است؟ مشترک معنوی بین این معانی است؟ یا ممکن است جمیع معانی به یک معنا برگردد، مثلاً مجموعاً از کلمات شیخ استفاده می‌شود جمیع معانی که برای غرر ذکر شده به جهالت برمی‌گردد. حالا آیا جمیع معانی به جهالت برمی‌گردد؟ یا جمیع معانی به خدعه برمی‌گردد؟ یا جمیع معانی به خطر برمی‌گردد؟ آنهایی که می‌گویند غرر یک معنا بیشتر ندارد و می‌خواهند بقیه معانی را به او برگردانند باید دید آن معنا چیست؟ اختلاف بین‌شان هست. لذا در درجه‌ی اول قول

لغوی‌ها را بررسی کنیم ببینیم چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟

کلام مرحوم نراقی درباره کلمه «غرر»

نکته‌ای که باید دقت داشت آن است که آیا کلمه‌ی «غَرَّ» با «غَرَّرَ» یک معنا دارد یا دو معنا؟ آیا بین اینها اختلاف نیست؟ آیا قاعده‌ای که در ادبیات می‌گویند که گاهی اوقات خود هیئت یا اشتقاق یک معنای دیگری هم برای لفظ می‌آورد، در اینجا هست یا نیست، که مرحوم نراقی در نتیجه‌گیری به این هم اشاره می‌کند.^[1]

کلام جوهری در صحاح اللغة درباره «غرر»

مرحوم نراقی از کتب لغت نقل کرده است که جوهری در صحاح می‌گوید: «الغرور، مکاسر الجلد»؛ کسی که پوست خودش را شکننده کند (کسی که اخم‌هایش را در هم ببرد)، مفرد غرور هم غَرَّ است، «و الغُرُّ بالضم بياضٌ في جبهة الفرس فوق الدرهم»؛ آن سفیدی که در پیشانی اسب است و بزرگتر از یک درهم است «و رجلٌ أغرأى شريف، فلان غرة قومه أی سیدهم»؛ آقایان است «و غرة كل شيء أوله و أكرمه»؛ غره‌ی هر چیزی را به اول آن می‌گویند، (مثلاً می‌گویند در غره‌ی ماه رمضان، گاهی اوقات مؤلف می‌نویسد «قد تمت في غرة رمضان» یعنی در اول ماه رمضان).

بعد می‌فرماید: «و الغرر ثلاث ليالٍ من أول الشهر»؛ سه شب اول هر ماهی را می‌گویند «غرر»، باز «غَرَّه» به معنای عبد و آمده است. بنابراین، «غَرَّ» به فتح به معنای کسی است که پوست خودش را در هم می‌گیرد و اخم می‌گیرد و بالضم به معنای بياض و شرافت است، به معنای اولیت و اکرमित است، «غَرَّ» به معنای غیر مجرب است «رجلٌ غَرَّ» یعنی غیر مجرب. «و قد غَرَّ يغُرُّ بالكسر غرارة» یعنی ما یک «غراره» بالفتح داریم و یک «غراره» داریم «و الاسم الغرَّة و الغرَّة الغفلة»؛ غره به معنای غفلت است نه غره، غره به معنای همان کسی است که پوست خودش را جمع می‌کند اخم می‌کند، «غَرَّه» به معنای غفلت است، این قاعده‌ای که داریم «المغرور يرجع إلى من غَرَّه»، اسم این «من غَرَّه»، غره است و غار از غره است یعنی آنکه سبب غفلت شده است. غار در لغت به معنای غافل هم آمده است.

بنابراین، اولاً دقت کنید ما یک غره داریم و یک غره داریم و یک غره داریم؛ هنوز هیچ جا کلمه‌ی غَرَّرَ نیامده، یک غَرَّر داشتیم که ثلاث لیلٍ من أول الشهر است و «إِغْتَرَّه» از باب افتعال یعنی «أتاه على غِرَّةٍ منه» یعنی وقتی آمد که غافل بود و غفلت داشت، می‌گوئیم این را فریب داد. «إِغْتَرَّ بالشئ» یعنی او را فریب داد، اما «اغْتَرَّه» یعنی «أتاه على غفلةٍ منه».

«و اغْتَرَّ بالشئ أي خدع به»، اولین جایی که کلمه‌ی خُدعه می‌آید یعنی ما غرر ثلاثی مجرد به معنای خدعه نداریم آن هم جایی که این «إِغْتَرَّ» با باء متعدی شود «إِغْتَرَّ بالشئ» یعنی خدعه است، «و الغَرَر»، جوهری می‌گوید: «و الغَرَر، الخطر»، بعد می‌فرماید «و نهی رسول الله (ص) عن بيع الغرر و هو مثل بيع السمك في الماء و الطير في الهواء»؛ اگر انسان ماهی در دریا را فروخت می‌گویند بیع غرری، کبوتر در آسمان را فروخت می‌گویند بیع غرری.

ابن سکیت می‌گوید: «الغرور»، به معنای شیطان است «و لا يغرنكم بالله الغرور»، غرور یک معنایش شیطان است که در این آیه شریفه هم به شیطان معنا شده. بعد می‌گوید یک معنای دیگری هم هست، «ما يتغرغر به من الادويه»؛ آن ادویه‌ای که با آن دهان غرغره می‌شود و دهان را با آن می‌شویند، پس غرور بالفتح به معنای شیطان آمده، به معنای «یتغرغر» هم آمده.

بعد غُرور و الغرور «ما اغْتَرَّ به»؛ غرور آن است که انسان به وسیله‌اش فریب می‌خورد «من متاع الدنيا»، لذا می‌گویند دنیا دار

غرور و دار فریب است و انسان به وسیله‌ی او فریب می‌خورد، «الغَرار»؛ «النوم القلیل لبس فلان قرار شهر» یعنی مقدار شهر، بعد می‌فرماید: «ثم ذکر معانی کثیره للغرار بکسر المعجمه فقال و غَرَّ یَغْرِه غروراً خدعه فقال ما غَرَّک بفلان أى کیف اجتمعت علیه... و التغریر حمل النفس علی الغرر»؛ اگر انسان نفس خودش را بر خطر بیندازد این می‌شود تغریر.^[2]

تا اینجا ما باشیم و صحاح اللغة جوهری، غرر یعنی خطر، اینجا نه غرر را به معنای خدعه معنا کرده، نه غرر را به جهالت معنا کرده، نه غرر را غفلت بیان کرده، اگر ما این صحاح جوهری را ملاک قرار بدهیم (که یکی از امّ الکتب اللغویه است)، غرر به معنای خطر است نه خدعه، نه جهالت، نه غفلت.

کلام صاحب قاموس درباره «غرر»

در قاموس می‌گوید: «غَرَّ غَرّاً و غروراً و غِرّةً بالكسر فهو مغرورٌ و غریر»؛ غَرَّه و غِرَّه را می‌گوید «أى خدعه و أطمعه بالباطل»؛ او را فریب داد، «فاغترَّه»؛ فریب خورد، «و الغرور الدنيا»، در صحاح جوهری بالضم به معنای دنیا آمده، اینجا نگفته بالضم بگوئیم، حالا غرور یا غُرور بگوئیم همه‌اش به معنای دنیا است. «غَرَّه بنفسه تغریراً و تغرة عرضها للهلكة»؛ اگر کسی نفس خودش را در معرض هلاکت قرار دهد. اینجا در قاموس می‌گوید «غرر»، اسم مصدر است، چیزی که در صحاح جوهری نبود و در قاموس آمده می‌گوید «و الاسم (یعنی اسم غَرَّه تغرة تغریراً مصدر به معنای عرضها للهلكة) الغرر محرکة»؛ اگر خود «غَرَّ» به معنای «عرضها للهلكة» باشد، اسمش می‌شود خود هلاکت، هلاکت همان خطر است.

در جایی که مصدر غَرَّه را غُرور یا غَرور بگیریم، به معنای خدعه است، اگر «غَرَّه غَرّاً و غروراً و غِرّة»، به معنای خدعه می‌آید و اگر مصدرش تغریر باشد «أى عرضها للهلكة» و اسم مصدرش هم خود هلكه و خطر است، بعد می‌فرماید «و الغرة و الغرغره بالضم، بياضٌ للجبهة»؛ غَرَّه به معنای عید هم آمده، «و الغار الغافل و اغترَّ غفل و الاسم الغرة»؛ غافل اسم مصدرش غَرَّه است.^[3]

کلام ابن اثیر و ازهری درباره «غرر»

ابن اثیر در نهاییه می‌گوید: «غِرّة بالكسر غفلةٌ و الاغترار بطلب الغفلة، قال النبی(ص) و نهى عن بيع الغرر ما كان له ظاهرٌ یغَرُّ المشتري و باطنٌ مجهول»؛ این بیع غرر یعنی بیعی که یک ظاهری دارد که مشتری را فریب می‌دهد، ولی باطن مجهولی دارد.^[4]

نکته قابل توجه آن است که باید در کلمات فقها دقت شود که آیا اینجا در شرع یک معنای دیگری شارع برای غرر آورده یا نه؟ اصلاً غرر یک معنای شرعی و جدید دارد یا نه؟ معنایش «ما له ظاهرٌ یغَرُّ المشتري و باطنٌ مجهول» است؟

ازهری می‌گوید «بيع الغرر ما كان علی غیر عهدٍ و لا ثقة»، می‌گوید بیع غرری آن است که بر عهده نمی‌آید و تعهدی در آن نیست مثل اینکه ماهی درون دریا را می‌فروشد، اطمینانی به اینکه به دست شما برسد نیست، «و تدخل فيه بیوع التی لا یحیط بکنهها المتابعان من کل مجهول»، ازهری می‌گوید درست است غرر به معنای جهل نیامده، اما بیوعی که دو طرف بیع یا یک طرفش جهل دارند، این هم «تدخل فی الغرر».

اینجا اولین جایی است که می‌بینیم غرر به نحوی با جهالت ارتباط پیدا کرده، نه در صحاح و نه در قاموس، نه خود ابن اثیر در نهاییه، حرفی از اینکه غرر به معنای جهالت است نمی‌آورد، محقق نراقی فقط کلامی را از ازهری نقل می‌کند آن هم ملحق کرده لحظه‌ای که مجهول است بیع غرر می‌باشد یعنی خود ازهری هم قبول دارد که غرر برای جهالت نیست، می‌گوید «ما كان علی

غیر عهدۀ و لا ثقة»، اما می‌گوید «و تدخل فيه البيوع التي لا يحيط من كنهها المتبايعان من كل مجهول»، بعد از هری احادیث زیادی آورده گفته کلمه «غَرَّ، غُرَّ، غَرَّ، غُرَّ، غَرَّ، غُرَّ». و غره‌ی به کسر را به غفلت و اغترار را طلب الغفله معنا کرده است.

دیدگاه محقق نراقی درباره معنای «غرر»

اینجا اول کلام نراقی را ذکر کنیم ببینیم چه می‌گوید؛ محقق نراقی بعد از اینکه اینها را نقل می‌کند اختیار می‌کند که غرر فقط معنایش خطر است و بقیه‌ی معانی به این برمی‌گردد، البته اینکه بقیه‌ی معانی به این برمی‌گردد را نمی‌گوید، بلکه ماده و اشتقاق و هیئت دخالت دارد، می‌فرماید: «أقول و إن ظهر من كلماتهم أن الموضوع من تلك المادة ألفاظٌ عديدة من المصادر المجردة كالغرة والغارة والغرور والغرغرة وغير المجردة كالغترير والمغارة والتغرة والاعترار ومن الاسماء كالغرة والغرة والغرة والغرة والغرة والغرة بالغرور بالغتر و الغرور بالضم وغير ذلك».

می‌فرماید درست است کلمات لغویین در اینکه از مصدر ثلاثی مجرد گرفته شود یا مصدر ثلاثی مزید گرفته شود، اما «کلیها متطابقة على أن الغرر هو الاسم من التغرير الذي معناه التعريض للهلكة و أن معنى الغرر هو الخطر»، می‌فرماید ما از تمام اینها استفاده می‌کنیم که غرر به معنای خطر است، «تغريير تعريض للخطر» است اسم مصدرش غرر است به معنای خودِ خطر و «الخطر المصدرى الاشراف على الهلاك»؛ خطر اسمی که معنایش روشن است، خودِ مصدر یعنی اشراف بر هلاک «و المخاطرة و ارتكاب ما فيه خطر و هلاك»، می‌گوئیم بالآخره این شما را به مخاطره قرار می‌دهد یعنی مرتکب یک کاری می‌شوید که خطر در آن هست «أى فيه احتمال راجح أو مساوٍ فى التلف و الهلاكة فيكون هو معنى الغرر... و لا يكون مشتركا».

می‌فرماید این کلمه‌ی غرر مشترک نیست و نمی‌توانیم بگوئیم غرر مشترک است بین الغفلة، غفلت از غره و غرارة است به معنای خدعه است، خدعه از «اغترَّ به» است، به معنای غفلت و خدعه، به معنای جهالت که مرحوم شیخ انصاری در مکاسب اصرار بر این دارد، اصلاً در کتب لغوی نیامده، آنچه در کتب لغوی تصریح به آن شده غرر یعنی خطر، غرر اسم مصدر است و مصدرش تغریر است و اشراف بر خطر.

«فيكون هو معنى الخطر بتصريح اللغويين من غير معارض»؛ معارض ندارد و مشترک هم نیست، «و وضع الفاظٍ آخر متحدةً مادةً مع هذا اللفظ لمعان آخر لا يوجب اشتراك هذا اللفظ بعد اختلاف الهيئة و عدم الاشتقاق»، می‌فرماید هر چیزی که یک معنای دیگری دارد یک هیئتی دارد مشتق از چیز دیگری است، مبدأ اشتقاقشان فرق می‌کند.

از مرحوم نراقی می‌پرسیم به نظر شما بیع الغرر یعنی چه؟ می‌فرماید: «بيع يكون احد العوضين فيه فى الخطر»، می‌گوئیم خطر وجود دارد یعنی چه؟ یعنی «فى شرف الهلاكة و التلف»، اگر شما یک پولی دادی سمک در دریا را خریدید، این غرر است؛ زیرا پول تو در شرف تلف شدن و از بین رفتن است، احد العوضين در شرف تلف و از بین رفتن است.

در مجمع البحرین می‌گوید: «التغريير حمل النفس على الغرور» یا «غَرَّ و هو أن يعرض الرجل نفسه للهلكة»؛ انسان خودش را در معرض هلاک قرار می‌دهد. بعد می‌فرماید حدیث داریم «لا يغرّر الرجل بنفسه»؛ انسان هیچ وقت خودش را در هلاکت قرار نمی‌دهد. در مجمع البیان این آیه‌ی شریفه «ما غرّك بربك الكريم» می‌فرماید چند احتمال دارد: «يجوز أن يكون من الغر و الغرارة» و بعد می‌گوید «ما أجهلك و اغفلك عما يراد بك»، ما غرّك یعنی ما اجهلك؛ چه چیز سبب شد که تو جهل پیدا کنی و غافل شوی، «و يجوز أن يكون من الغرور على غير القياس و الغرور ظهور أمرٍ يتوهم به جهلاً الأمان من المحذور»، انسان می‌گوید یک چیزی ظهوری در امری دارد که خیال می‌کند از محذور در امان است این می‌شود غرور یا غرور، بعد می‌فرماید: «إن الكافرون إلا فى غرور قيل ما هم إلا فى أمرٍ لا حقيقة له»؛ صاحب مجمع البیان می‌گوید یعنی یک چیزی که حقیقت ندارد. فیض در صافی می‌گوید: «لا معتمد لهم»، اینهارا هم باز مرحوم نراقی در عوائد آورده است.

ابتدا باید کلام شیخ انصاری را بگوئیم که غرر را در مکاسب چگونه معنا کرده و بعد کلام اصفهانی و ایروانی و سپس کلام امام را بگوئیم، اینها غرر را چطور معنا کردند.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] «و أما الثاني: أي معنى الغرر، فنبيته بعد ذكر مقامين: المقام الأول: في نقل طائفة من كلام أهل اللغة و غيرهم في معنى تلك المادة: قال الجوهرى في الصحاح، ما عبارته بعد حذف الزوائد: الغرور: مكاسر الجلد. الواحد: غرّ بالفتح. و منه قولهم: طويت الثوب على غره أي: على كسره الأول. و الغرة بالضم: بياض في جبهة الفرس فوق الدرهم. و رجل أغرّ: أي شريف. و فلان غرة قومه: أي سيدهم. و غرة كل شيء: أوله و أكرمه. و الغرر: ثلاث ليال من أول الشهر. و الغرة: العبد و الأمة. و رجل غرّ بالكسر و غرير: أي غير مجرب. و قد غرّ يغرّ بالكسر غرارة. و الاسم: الغرة. و عيش غرير إذا كان لا يفزع أهله. و الغرة: الغفلة. و الغار: الغافل. و اغتره: أي أتاه على غرة منه. و اغترّ بالشيء: أي خدع به. و الغرر: الخطر، و نهى رسول الله (صلی الله عليه و آله و سلم) عن بيع الغرر، و هو مثل بيع السمك في الماء و الطير في الهواء. ابن السكيت: الغرور: الشيطان. و منه قوله تعالى وَلَا يَغُرَّتْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ. و الغرور أيضا: ما يتغرغر به من الأدوية. قال: و الغرور، بالضم: ما اغترّ به من متاع الدنيا. و الغرار، بالكسر: النوم القليل. و لبث فلان غرار شهر: أي مكث مقدار شهر. و الغرار: نقصان لبن الناقة. ثم ذكر معاني كثيرة للغرار بكسر المعجمة، فقال: و غره يغره غرورا: خدعه. يقال: ما غرك بفلان؟ أي كيف اجترأت عليه. و غرّ الطائر أيضا فرخه، يغره غارار: أي زقه. و التغرير: حمل النفس على الغرر. و قد غرّ بنفسه تغريرا و تغرة، كما يقال: حلّ تحليلا و تحلة. و يقال أيضا: غررت ثنيّتا الغلام: أي طلعت أول ما تطلع. الأصمعيّ يقول: غارت الناقة تغارّ غارارا: قلّ لبنها. أبو زيد: غارت السوق تغارّ غارارا: كسدت. و الغرغرة: تردّد الروح في الحلق. انتهى. و قال صاحب القاموس، ما ملخصه: غره غرا و غرورا و غرة بالكسر، فهو مغرور و غرير: خدعه و أطمعه بالباطل، فاغترّ هو. و الغرور الدنيا، و ما يتغرغر به من الأدوية، و ما غرك، أو يخصّ بالشيطان. و بالضم: الأباطيل جمع غار. و أنا غريرك منه: أي احذرکه. و غرّ بنفسه تغريرا و تغرة: عرضها للهلكة. و الاسم: الغرر محرّكة. و الغرة و الغرغرة بضمهما: بياض في الجبهة. إلى أن قال: غرّ وجهه يغرّ بالفتح غررا محرّكة، و غرة بالضم. و غرارة بالفتح: صار ذا غرة و ابيضّ. و الغرة بالضم: العبد و الأمة، و من الشهر ليلة استهلال القمر. إلى أن قال: و الغار: الغافل. و اغترّ: غفل. و الاسم: الغرة بالكسر. انتهى. و قال ابن الأثير في النهاية: فيه «أنّه جعل في الجنين غرة عبدا أو أمة» ثم ذكر أحاديث كثيرة ذكر فيها: الغرة، و الغر بالضم، و الغرر بالكسر، و الأغر، و الغرار، و الغرير، و الاغترار. و فسر الغرة بالكسر: بالغفلة. و الاغترار: بطلب الغفلة. فقال: و فيه «أنّه نهى عن بيع الغرر»، و هو ما كان له ظاهر يغرّ المشتري، و باطن مجهول. و قال الأزهري: بيع الغرر: ما كان على غير عهدة و لا ثقة، و تدخل فيه البيوع التي لا يحيط بكنهها المتبايعان، من كل مجهول. و قد تكرر في الحديث. و منه حديث مطرف: «إنّ لي نفسا واحدة، و إنّي أكره أن اغرّر بها» أي أحملها على غير ثقة. و به سمّي الشيطان غرورا، لأنّه يحمل الإنسان على حجابة محابّه، و وراء ذلك ما يسوء. و منه حديث الدعاء: «و تعاطى ما نهيت عنه تغريرا» أي: مخاطرة و غفلة عن عاقبة أمره. و منه الحديث: «لأنّ أغترّ بهذه الآية و لا أقاتل، أحبّ إليّ من أن أغترّ بهذه الآية» يريد قوله تعالى فَقَاتِلُوا آلِي نَجْيٍ و قوله وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا المعنى: أن أخاطر بتركي مقتضى الأمر بالأولى أحبّ إليّ من أن أخاطر بالدخول تحت الآية الأخرى. و منه حديث عمر: أيما رجل بايع آخر، فإنه لا يؤمّر واحد منهما تغرة أن يقتل. التغرة: مصدر غرّته، إذا ألقىته في الغرر، و هي من التغرير، كالتعلة من التعليل، و في الكلام مضاف محذوف، تقديره: خوف تغرة أن يقتل: أي خوف وقوعهما في القتل. انتهى. و في مجمع البحرين: و غره غرا و غرورا و غرة بالكسر، فهو مغرور: خدعه و أطمعه بالباطل، فاغترّ هو. إلى أن قال: و في الخبر: نهى رسول الله (صلی الله عليه و آله و سلم) عن بيع الغرر، و فسرّ بما يكون له ظاهر يغرّ المشتري، و باطن مجهول، مثل بيع السمك بالماء و الطير في الهواء. إلى أن قال: و التغرير: حمل النفس على الغرور، و هو أن يعرض الرجل نفسه للمهلكة. و منه الحديث: «لا يغرّر الرجل بنفسه». انتهى. و في مجمع البيان ما غرّك يجوز أن يكون من الغر و الغرارة، فيكون معناه ما أجهلك و أغفلك عما يراد بك. و يجوز أن يكون من الغرور على غير القياس. و فيه أيضا: و الغرور: ظهور أمر يتوهم به جهلا الأمان من المحذور. يقال: غره غرورا، و أغره اغترارا. و فيه إِنَّ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ و قيل: معناه ما هم إلّا في أمر لا حقيقة له. و في الصافي إِنَّ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ لا معتمد لهم. انتهى. أقول: و إن ظهر من كلماتهم أن الموضوع من تلك المادة ألفاظ عديدة من المصادر المجردة كالغرة، و الغرارة، و الغرار، و

الغور و (الغرغرة) و غير المجردة: كالتغريز، و المغارة، و التغرّة، و الاغترار. و من الأسماء، كالغرة بالكسر، و الغرة بالضم، و الغر، و الغرار و الغرور بالفتح، و الغرور بالضم، و الغرر محركة، و غير ذلك. و لكن كلها متطابقة على أنّ الغر: هو الاسم من التغريز الذي معناه التعريض للتهلكة، و أنّ معنى الغر: هو الخطر. و الخطر المصدري: الإشراف على الهلاك. و المخاطرة: ارتكاب ما فيه خطر و هلاك، أي فيه احتمال راجح أو مساو في التلف و الهلاكة، فيكون هو معنى الغر بتصريح اللغويين من غير معارض، و لا يكون مشتركاً. و وضع ألفاظ آخر متحدة مادة مع هذا اللفظ لمعان آخر لا يوجب اشتراك هذا اللفظ بعد اختلاف الهيئة و عدم الاشتقاق. ثم معنى بيع الغر: بيع يكون أحد العوضين فيه في الخطر، أي في شرف الهلاك و معرض التلف. المقام الثاني: في ذكر طائفة من كلام الفقهاء في موارد استعمالهم لفظ الغر.» عوائد الأيام في بيان قواعد الأحكام، ص: 85-89.

[2] □ «الغُرُورُ: مَكَاسِرُ الْجِلْدِ... غَرٌّ بِالْفَتْحِ... و منه قولهم: طويت الثوبَ على غِرِّه، أي كَسَرِه الأوَّل. قال الأصمعيُّ: و حدثني رجلٌ عن رؤية أَنَّهُ عُرِضَ عَلَيْهِ ثوبٌ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ وَ قَلْبُهُ ثُمَّ قَالَ: اطْوِهِ عَلَى غِرِّهِ. وَ الْغُرَّةُ، بِالضَّم: بَيَاضٌ فِي جَبْهَةِ الْفَرَسِ فَوْقَ الدَّرْهِمِ. يُقَالُ فَرَسٌ أَغْرٌ. وَ الْأَغْرُ: الْأَبْيَضُ. وَ قَوْمٌ غُرَّانٌ... رجُلٌ أَغْرٌ، أَي شَرِيفٌ. وَ فُلَانٌ غُرَّةٌ قَوْمِهِ، أَي سَيِّدُهُمْ. وَ هُم غُرٌّ قَوْمُهُمْ. وَ غُرَّةٌ كُلُّ شَيْءٍ: أَوَّلُهُ وَ أَكْرَمُهُ. وَ الْغُرُّ: ثَلَاثُ لَيَالٍ مِنْ أَوَّلِ الشَّهْرِ. وَ الْغُرَّةُ: الْعَبْدُ أَوِ الْأُمَّةُ. وَ فِي الْحَدِيثِ: «قَضَى رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ) فِي الْجَنَيْنِ بِغُرَّةٍ»، كَأَنَّهُ عَبَّرَ عَنِ الْجِسْمِ كُلِّهِ بِالْغُرَّةِ. وَ رَجُلٌ غَرٌّ بِالْكَسْرِ وَ غَرِيرٌ، أَي غَيْرُ مَجْرَبٍ. وَ جَارِيَةٌ غِرَّةٌ وَ غَرِيرَةٌ، وَ غِرٌّ أَيْضاً، بَيِّنَةُ الْغَرَارَةِ بِالْفَتْحِ. وَ جَمْعُ الْغِرِّ أَغْرَارٌ، وَ جَمْعُ الْغَرِيرِ أَغْرَاءُ. وَ قَدْ غَرَّ يَغِرُّ بِالْكَسْرِ غَرَارَةً. وَ الْأَسْمُ الْغِرَّةُ. يُقَالُ: كَانَ ذَلِكَ فِي غَرَارَتِي وَ حَدَاتِي، أَي فِي غَرَّتِي. وَ عِيشٌ غَرِيرٌ، إِذَا كَانَ لَا يُفْزَعُ أَهْلُهُ. وَ الْغِرَّةُ: الْغَفْلَةُ. وَ الْغَارُ: الْغَافِلُ. تَقُولُ مِنْهُ: اغْتَرَرْتُ يَا رَجُلُ. وَ اغْتَرَّه، أَي أَتَاهُ عَلَى غِرَّةٍ مِنْهُ. وَ اغْتَرَّ بِالشَّيْءِ: خُدَّ بِهِ. وَ قَوْلُهُمْ: أَنَا غَرِيرُكَ مِنْ فُلَانٍ، قَالَ أَبُو نَصْرٍ فِي كِتَابِ الْأَجْنَاسِ: أَي لَنْ يَأْتِيكَ مِنْهُ مَا تَغْتَرُّ بِهِ. وَ الْغَرِيرُ: الْخُلُقُ الْحَسَنُ. يُقَالُ لِلرَّجُلِ إِذَا شَاخَ: «أَدْبَرَ غَرِيرُهُ، وَ أَقْبَلَ هَرِيرُهُ»، أَي قَدْ سَاءَ خُلُقُهُ. وَ الْغُرُّ: الْخَطَرُ. وَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ) عَنْ بَيْعِ الْغَرَرِ، وَ هُوَ مِثْلُ بَيْعِ السَّمَكِ فِي الْمَاءِ وَ الطَّيْرِ فِي الْهَوَاءِ. ابْنُ السَّكَيْتِ: الْغُرُورُ: الشَّيْطَانُ. وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَلَا يَغُرُّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ*. وَ الْغُرُورُ أَيْضاً: مَا يُتَغَرَّغُ بِهِ مِنَ الْأَدْوِيَةِ، وَ هُوَ مِثْلُ قَوْلِهِمْ: لُدُودٌ، وَ لَعُوقٌ، وَ سَعُوطٌ. قَالَ: وَ الْغُرُورُ بِالضَّم: مَا اغْتَرَّ بِهِ مِنْ مَتَاعِ الدُّنْيَا. وَ الْغِرَارُ بِالْكَسْرِ: النُّومُ الْقَلِيلُ. وَ لَبِثَ فُلَانٌ غِرَارَ شَهْرٍ، أَي مَكَثَ مَقْدَارَ شَهْرٍ. وَ الْغِرَارُ: نَقْصَانُ لَبَنِ النَّاقَةِ. وَ فِي الْحَدِيثِ: «لَا غِرَارَ فِي صَلَاةٍ»، وَ هُوَ أَنْ لَا يُتِمَّ رُكُوعُهَا وَ سُجُودُهَا. وَ الْغِرَارَانُ: شَفَرَتَا السَّيْفِ. وَ كُلُّ شَيْءٍ لَهُ حَدٌّ فَحَدُّهُ غِرَارَةٌ. وَ الْجَمْعُ أَغْرَةٌ. وَ أَتَانَا عَلَى غِرَارٍ، أَي عَلَى عَجَلَةٍ. قَالَ الْأَصْمَعِيُّ: الْغِرَارُ: الطَّرِيقَةُ. يُقَالُ: رَمَيْتُ ثَلَاثَةَ أَسْهُمٍ عَلَى غِرَارٍ وَاحِدٍ، أَي عَلَى مَجْرَى وَاحِدٍ. وَ وَلِدْتُ فَلَانَةً ثَلَاثَةَ بَنِينَ عَلَى غِرَارٍ، أَي بَعْضُهُمْ خَلْفَ بَعْضٍ. وَ بَنَى الْقَوْمُ بِيَوْتَهُمْ عَلَى غِرَارٍ وَاحِدٍ. وَ الْغِرَارُ: الْمِثَالُ الَّذِي تُطَبَّعُ عَلَيْهِ نِصَالُ السَّهَامِ. يُقَالُ: ضَرَبَ نِصَالَهُ عَلَى غِرَارٍ وَاحِدٍ... وَ يُقَالُ: لَبِثَ الْيَوْمَ غِرَارَ شَهْرٍ، أَي مِثَالَ شَهْرٍ، أَي طَوْلَ شَهْرٍ. وَ الْغِرَارَةُ: وَاحِدَةُ الْغَرَائِرِ الَّتِي لِلتَّبَنِ، وَ أَظْنُهُ مَعْرَباً. وَ غَرَّةٌ يَغُرُّهُ غُرُوراً: خَدَعَهُ. يُقَالُ: مَا غَرَّكَ بِفُلَانٍ؟ أَي كَيْفَ اجْتَرَأْتَ عَلَيْهِ؟ وَ مَنْ غَرَّكَ مِنْ فُلَانٍ؟ أَي مَنْ أَوْطَأَكَ عَشْوَةً فِيهِ. وَ غَرَّ الطَّائِرُ أَيْضاً فَرَحَهُ يَغُرُّهُ غِرَاراً، أَي زَقَّهُ. وَ التَّغْرِيرُ: حَمْلُ النَّفْسِ عَلَى الْغَرَرِ. وَ قَدْ غَرَّرَ بِنَفْسِهِ تَغْرِيراً وَ تَغَرَّةً، كَمَا يُقَالُ: حَلَّلَ تَحْلِيلاً وَ تَحَلَّةً، وَ عَلَّلَ تَعْلِيلاً وَ تَعَلَّةً. وَ يُقَالُ أَيْضاً: غَرَّرْتُ ثَنِيَّتَا الْغُلَامِ، أَي طَلَعْتُ أَوَّلَ مَا تَطْلُعُ. الْأَصْمَعِيُّ: يُقَالُ: غَارَتْ النَّاقَةُ، أَي نَفَرَتْ فَرَفَعَتْ الدَّرَّةَ. وَ فِي الْمَثَلِ: «سَبَقَ دِرَّتُهُ غِرَارَهُ». يُقَالُ: نَاقَةٌ مُغَارَّةٌ بِالضَّم، وَ نَوْقٌ مُغَارٌ يَافِئُ، بِفَتْحِ الْمِيمِ، غَيْرُ مَصْرُوفٍ. أَبُو زَيْدٍ: غَارَتْ السُّوقُ تُغَارُ غِرَاراً: كَسَدَتْ. وَ دَرَّتْ دِرَّةً: نَفَقَتْ. وَ الْغَرَّغَرَةُ: تَرَدُّدُ الرُّوحِ فِي الْحَلْقِ. وَ يُقَالُ: الرَّاعِي يُغَرِّغُرُ بِصَوْتِهِ، أَي يَرُدُّهُ فِي حَلْقِهِ. وَ يَتَغَرَّغُرُ صَوْتُهُ فِي حَلْقِهِ، أَي يَتَرَدَّدُ. وَ الْغَرِّغُرُ بِالْكَسْرِ: الدَّجَاجُ الْبَرِّيُّ، الْوَاحِدَةُ غَرَّغَرَةٌ. وَ أَنشَدَ أَبُو عَمْرٍ وَ لَابِنُ أَحْمَرَ... وَ الْغُرَّغَرَةُ بِالضَّم: غُرَّةُ الْفَرَسِ. وَ رَجُلٌ غُرَّغَرَةٌ أَيْضاً: شَرِيفٌ، عَنِ اللَّحْيَانِيِّ.» الصَّحَاحُ - تَاجُ اللَّغَةِ وَ صَحَاحُ الْعَرَبِيَّةِ، ج2، ص770-767.

[3] □ تاج العروس من جواهر القاموس، ج7، ص: 300، ذيل مادة غرر.

[4] □ النهاية في غريب الحديث و الأثر، ج3، ص: 355.